

جمعه ها منتشر میشود

۴۶

کمیونست

مرکز کمیونست کارگری ایران - حکمتیست

۳ تیر ماه ۱۳۸۴ - ۲۴ ژوئن ۲۰۰۵

www.hekmatist.com

سردبیر: اعظم کم گویان

ایران بعد از انتخابات جمهوری اسلامی: آخرین خندق

کوروش مدرسی



koorosh.modarresi@gmail.com

این متن بخشی از سخنرانی در یک سمینار حزبی در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۵ است. این سخنرانی بر مباحثات نشست دفتر سیاسی در ۱۹ ژوئن ۲۰۰۵ در مورد اوضاع ایران بعد از انتخابات جمهوری اسلامی مبتنی است. این نوشته توسط سخنران برای انتشار کنیی تغییرات جزئی یافته است. اسناد سیاسی و تشکیلاتی لازم بعدا تهیه و منتشر میشوند. کمیونست

انتخابات رئیس جمهوری رویداد مهمی در صحنه سیاست ایران بود که نتایج آن در عرصه های مختلف رودرروئی مردم با جمهوری اسلامی، در آرایش درونی جمهوری اسلامی و صف بندی نیروهای اپوزیسیون منعکس خواهد شد.

مستقل از اینکه چه کسی در دور دوم این انتخابات از صندوق سر در می آورد، چرخ هائی به حرکت در آمده که قابل متوقف کردن نیستند. بحث امروز در مورد پیش بینی نتیجه دور دوم انتخابات نیست. رفسنجانی یا محمود احمدی نژاد هر یک ممکن است رئیس جمهور شوند. میشود در بالا "گاو بندی" و توافق شود، ممکن است اپوزیسیون راست یخشی از مردم را از "فاشیسم" بترساند و پشت رفسنجانی بکشد و یا ممکن است با نمایش مستضعف پناهی، در یک جامعه فقر زده، احمدی نژاد از صندوق سر در بیاورد.

اینجا بحث پیش بینی نتیجه دور دوم این سیرک انتخاباتی نیست. بنظر اینگونه پیش بینی ها اصولا کار نیرو های سیاسی نیست. یک حزب سیاسی، بخصوص یک حزب کمونیستی، باید به روند های اصلی در جامعه و به کشمکش هائی نگاه کند که پایه ای تر و دیرپا تر هستند. هیچ چیز در این دنیا محتوم نیست. نه انقلاب و نه ضد انقلاب هیچیک محتوم

برعکس "انتخابات" های قبلی، در این یکی جمهوری اسلامی رسما و تماما به یک فرهنگ غیر اسلامی روی آورد. متد ها و روش های اسلامی در این انتخابات جایش را به روش ها و متد هائی داد که حتی در انتخابات خاتمی قابل قبول نبود.

جمهوری اسلامی ممکن است به هزار یک دلیل تعدادی را پای صندوق رای آورده باشد، اما در نهایت وقتی به کل این پدیده انتخابات نگاه کنید متوجه میشوید که این وسط اسلام سیاسی ایدئولوژی را به جنبش سرنگونی باخت. این شاخص مهمتر از تعداد رای دهندگان است.

برای روشن شدن درجه عقب نشینی ایدئولوژیک اسلام سیاسی در مقابل جنبش سرنگونی، کمپین انتخاباتی امسال را با کمپین انتخاباتی دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی مقایسه کنید. در کمپین اخیر سد های فرهنگی و ایدئولوژیکی شکسته میشوند که حتی در انتخابات دو خردادی ها قابل تصور نبود. امسال دیگر رسما طرفداری از ولایت فقیه و "مکتبی" بودن مضمون کمپین انتخاباتی کسی نبود. رفسنجانی صد یا پنجاه هزار تومان پول برای توزیع ماتریال تبلیغاتی به هر جوان "بیکار" یا نیازمند پول میداد. فعالین انتخاباتی او، به صورت زوج اسکیت به پا و با "کهنه ای" بر سر که تنها "برای بستن دهان آقا" بود، برای رفسنجانی، البته به زبان لاتین (HASHEMI!!!)، تبلیغ میکردند. کروی و وعده داده بود اگر انتخاب شود، بجای کلید بهشت، به هر کس ۱۵۰

هزار تومان پول بدهد و بعلاوه دایره زنگی دست این و آن داده که برایش رنگ انتخاباتی بگیرند. حتی در پرسشنامه احمدی نژاد در مورد رئیس جمهور مطلوب مردم روی سایت اینترنتی اش تنها انتخابی که موجود نبود طرفداری از "ولایت فقیه"، "مسلمان" و "مکتبی" بودن طرف بود.

در این سیرک انتخاباتی حتی برگزیدگان شورای نگهبان برای جلب توجه مردم مجبور شدند به فرهنگ قابل پذیرش تر در جامعه یعنی فرهنگ غیر اسلامی روی بیاورند. روش ها و تبلیغات "کلاسیک" اسلامی جایش را به تبلیغات و روش های بهر حال غیر اسلامی داد. در این بازار مکاره اسلامی دلار و پوند و یورو رایج بود!

رفسنجانی به فیلمساز فیلم مارمولک پول میدهد که از زندگی او یک فیلم سوزناک بسازد که در آن "خانم اش" هندوانه جلوی "حاجی آقا" میگذارد و ایشان را نصیحت میکند که برای خودتان دردسر درست نکنید (وه که مرتبت زن در اسلام چقدر است!) بعد هم البته خود ایشان جلوی جوانان اشک میریزند که قول میدهند امیددی که اسلام به باد داده است را به آنها بر میگرددند!

استفاده از این شگردهای تبلیغاتی اعلام پذیرش شکست شگردهای اسلامی است. جمهوری اسلامی و اسلام در مقابل ارزشها و فرهنگ غیر اسلامی مردم به زانو در آمد. این عقب نشینی و این شکست استراتژیک است. چه رفسنجانی رئیس جمهور شود و چه احمدی

نژاد جمهوری اسلامی دیگر نمیتواند پشت فرهنگ اسلامی سنگر محکمی بگیرد و گله های سپاه و انصار الله اش با همان حق به جانبی قبل از اسلام و "معروفات" و "منکرات" دفاع کنند. وقتی "حاجی آقا"ها پول داده اند که مردم رنگ بگیرند و ستاد رفسنجانی گفته بروید دوست دختر یا دوست پسران را بیاورید و باهم برای "حاجی" تبلیغ کنید! انصار الله دیگر سنگ کی هستند؟

شخصیت های جمهوری اسلامی مانند کاراکترهای نقاشی های سالوادر دالی شده اند. همه چیز آنها معوج شده است. "حاجی آقا"ی "مدافع جوانان"، همان رفسنجانی است که در "انتخابات" قبلی رئیس جمهوری اش "خواهران زینب" برایش تبلیغ میکردند و یک دهم "بد حجابی" فعالین امروز انتخاباتی اش را اگر کسی نشان میداد خود "حاجی آقا" به رویشان اسید میپاشید. در بازار مکاره انتخاباتی این دوره از کالای "متعهد"، "خط امامی" و "مکتبی" خبری نبود. حتی پلاتفرم احمدی نژاد بیش از آنکه سیاسی و مکتبی باشد اقتصادی بود.

در جمهوری اسلامی سیاست و فرهنگ و ایدئولوژی یک پدیده انتگره است. نمیشود در یکی عقب نشست در دیگری تعرض کرد. بنظر من این سنگری است که دیگر نمیشود مردم را از آن عقب زد. هر کس که سرکار بیاید نمیتواند این عقب نشینی را جبران کند. مهم نیست از کدام جناح باشد.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

این شکست ایدئولوژیک دیر یا زود خود را در شل شدن بندهای اسلامی در عرصه های مختلف اجتماعی، در دانشگاه، در کارخانه، در محیطهای اعتراض بر سر مسئله زن و یا در عرصه تلاش برای خلاصی فرهنگی نشان خواهد داد و ما باید برای استقبال از آن آماده باشیم.

۲ - انتخابات: شکاف جدید در جمهوری اسلامی - فشرده شدن ارتجاع اسلامی

یک واقعیت دیگر این انتخابات تغییر صف بندی درونی جمهوری اسلامی است. فشرده شدن سیاه ترین، تبهکار ترین و ارتجاعی ترین بخش اسلام سیاسی در مقابل طیف جنبش مردم و خطر نابودی کامل نظام اسلامی یک واقعیت است. مردم همیشه با پیشروی خود ارتجاع را در مقابل خود فشرده تر میکنند و آخرین مصاف با ارتجاع فشرده، که ستون فقرات سیستم است، را نزدیک تر میکنند. سیستم، گرچه فشرده تر، اما ایزوله تر و ضعیف تر خود را در مقابل مردم قرار میدهد. جریانی که احمدی نژاد در راس آن قرار دارد، مثل شیر تغلیظ شده ((concentrate)) ارتجاع و اسلام سیاسی غلیظ شده است. این جریان هسته اصلی آن نیروئی است که می تواند وقتی به تحرک در بیاید جامعه را دچار مخاطرات جدی کند. طبیعی بود که با عروج جنبش سرنگونی، جریانی که برای بیرون رفتن از بن بست دنبال راه های دیگری، بجز راه های کاملاً مکتبی، هستند از بستر سنتی فاصله می گیرند و ارتجاع فشرده تر و "غلیظ تر" را برجای میگذارند.

دو قطبی رفسنجانی و احمدی نژاد معرف باز شدن چنین شکاف جدیدی در جمهوری اسلامی است. این شکاف هم درست مثل شکاف دو خرداد زیر فشار مردم باز شده است. مجدداً با همان منطقی که دو خرداد به حرکت در آمد، یعنی پیدا

کردن یک راه "نیمه اسلامی" برای نجات نظام اسلامی، شکاف جدیدی در صف جمهوری اسلامی برای نجات نظام بوجود آمده است. دو راه حل امروز رسماً بعنوان دو آترناتیو اسلامی و "گمونیست" در مقابل هم قرار گرفته اند.

جریان رفسنجانی یک جریان درونی جمهوری اسلامی است که بجای مدل روسی (پرسترویکا) خاتمی، برای نجات جمهوری اسلامی مدل چینی را پیش میگذارد. اما این مدل هم سرانجامی بهتر از دو خرداد نخواهد داشت. مدل چینی یعنی ترکیب اختناق با رشد سریع اقتصادی است. اما رفسنجانی نه نیروی اعمال اختناق را دارد و نه قدرت تضمین امنیت سرمایه و تامین رشد اقتصادی.

جناح رفسنجانی و شرکاء همان مسیری را آغاز کرده اند که دو خرداد به پایان رساند. از بستر اصلی فاصله میگیرد تا نظام را نجات دهد. اسب ها در سر بالائی همدیگر را گاز میگیرند. اعتراض مردم مثل یک گووه این شکاف را باز میکند. جمهوری اسلامی از این انتخابات نا منسجم تر و در هم ریخته تر بیرون آمد. اگر در شکاف میان دو خردادی ها با بقیه جمهوری اسلامی خط وسطی بنام رفسنجانی وجود داشت. امروز در شکاف جدید دیگر خط وسطی وجود ندارد. خط وسط جایی بین رفسنجانی و احمدی نژاد است که آنقدر "تیز" است کسی روی آن بند نمیشود. این "خندق" آخر است.

۳ - اوضاع انفجاری در جامعه باقی خواهد ماند

رفسنجانی یا احمدی نژاد هر کدام که رئیس جمهور شوند مشکل پایه ای جمهوری اسلامی بجای خودش باقی است. جمهوری اسلامی بازم گرفتار بی ثباتی، تلاطم اجتماعی و بحران آخری با تب و لرز شدید تر خواهد بود. حالت انفجاری در جامعه نه تنها فروکش نخواهد کرد بلکه انفجار آمیز تر میشود.

عوامل این بحران جمهوری اسلامی را بارها توضیح داده ایم.

مشکل جمهوری اسلامی در اساس بی ثباتی و عدم امنیت اقتصادی است که در آن نهادینه است. جمهوری اسلامی نمیتواند فشار سیاسی مردم روی خود را تخفیف بدهد و جمهوری اسلامی را نجات دهد مگر اینکه بتواند یک مدل رشد اقتصادی برای نظام سرمایه داری در ایران را تامین کند. اما هر مدل اقتصادی رشد سرمایه دارانه ای که قرار است جمهوری اسلامی را نجات دهد با نفس موجودیت جمهوری اسلامی در تناقض قرار میگیرد.

تا وقتی در بچه ای اقتصادی بروی جامعه باز نشود هیچ اختناقی قابل دوام نیست. مؤلفه های اصلی بانی موقعیت شکننده و موقعیت انفجاری، بی ثباتی که امروز در جامعه وجود دارد یا برجا ست. پدیده ای که منسجم و حکمت به درست آن را "بحران آخر" خواند.

امروز راه انداختن چرخ سرمایه دارانه تولید در ایران محتاج یک سرمایه گذاری عظیم است. یک رقمش، هزینه بازسازی زیر ساخت برق و شبکه مخابرات و راه های مواصلاتی، نزدیک به هفتاد و دو میلیارد دلار تخمین زده میشود. شرط اینکه جمهوری اسلامی از این بحران در بیاید این نیست که بلخند را با عبا و عمامه ترکیب کند و به لحاظ فرهنگی "شل" کند. شرط این

کار این است که دست اقتصاد و سپاه پاسداران را از اقتصاد و از قوانین جامعه کوتاه کند. تداخل سازمان مذهب در حکومت به این شکل که هر امام جمعه می تواند قانون وضع کند یا هر آیت الله فتوا صادر کند و مافوق قانون باشد و یا "بیت رهبر" با خمس و ذکات جیب مردم را خالی کند و سپاه پاسداران اموال مردم را مصادره کند، خاتمه پیدا کند. یعنی جمهوری اسلامی دیگر جمهوری اسلامی نباشد. نفس موجودیت جمهوری اسلامی با تولید و باز تولید سرمایه دارانه در تناقض است. سرمایه امروز از ایران خارج میشود.

تا وقتی در بچه ای اقتصادی بروی جامعه باز نشود هیچ اختناقی قابل دوام نیست. مؤلفه های اصلی بانی موقعیت شکننده و موقعیت انفجاری، بی ثباتی که امروز در جامعه وجود دارد یا برجا ست. پدیده ای که منسجم و حکمت به درست آن را "بحران آخر" خواند.

۴ - انتخابات: آرایش جدید در اپوزیسیون راست

با شکاف جدیدی که در جمهوری اسلامی شکل گرفته است صف بندی و تاندانس های جدیدی در اپوزیسیون راست شکل میگیرد. از یک طرف بازمانده های دو خرداد به طیف عمومی اپوزیسیون محافظ کار، اپوزیونی که "شل و ول" دور سلطنت طلبها جمع شده است، پیوسته اند. با اپوزیسیون راست استراتژی مشترکی دارند. میخواهند جمهوری اسلامی برود اما بدون دخالت مردم قدرت از بالا دست به دست شود. دستگاه دولتی جمهوری اسلامی برای "به خط" نگاه داشتن مردم بعد از رفتن جمهوری اسلامی باقی بمانند. سیاستی که ترکیب شعار فراندیم با تهدید یا به رخ کشیدن آمریکا دنبال کرده است. این آخر کار با جداشدن بخش اعظم دو خرداد از "سیستم"، جمهوری اسلامی زیر فشار "میلیتانت" تر راست قرار داشت. امروز پذیرش شکست از جانب رفسنجانی و قرار گرفتن در آغاز راهی که دو خرداد به پایان رساند، اپوزیسیون راست را متوجه یک متحد

بالقوه جدید در دستگاه دولت جمهوری اسلامی میکند و بدون تردید فضا و امکانات برای "برخورد دوگانه" با جناح در اپوزیسیون راست باز میشود.

دو خردادی های سابق امروز "سرتنگونی طلب" شده و نشده جای خود را در صف حامیان "یگانه یا "دوگانه" رفسنجانی خواهند یافت و درست مثل دوران دو خرداد مردم و جریانات انقلابی و کمونیست در آماج حمله خواهند کرد. به این اعتبار صف بندی جدیدی در صحنه سیاست شکل میگیرد که جریان راست در جامعه را شامل میشود که طیف (رنگین کمائی) از راست که یک سر آن رضا پهلوی یا شاید باید گفت سلطنت طلبان هار آریائی که میخوانند خون هرکس که در ایران ایرانی نیست را فوراً تصفیه کنند و سر دیگرش هنوز در درون حکومت به عنوان بخشهایی از دستگاه رفسنجانی عمل میکند.

این صف بندی جدیدی است که شاهد آن خواهیم بود که متکی به یک سیاست کجدار و مریز و ممانشات جوانانه تر با جریان رفسنجانی و شرکا است. چه در اپوزیسیون باشد و چه در حکومت. امروز اپوزیسیون راست خود را پیروزمند در این انتخابات مبیند. تنها تفاوت گنجی با رفسنجانی بر سر عدم امکان پذیری سیاست های مشترک آنها در چارچوب جمهوری اسلامی است. به نظر من رفسنجانی را اگر کمی فشار بدهند گنجی میشود و نه خاتمی و یا بهزاد نبوی.

اپوزیسیون راست امیدش به تصرف قدرت از بالا بیشتر خواهد شد و در نتیجه تلاشش برای ممانعت از تحرك انقلاب و یا قیام مردم بیشتر خواهد شد. تلاش بیشتری خواهد کرد تا مانع درهم شکستن دستگاه دولت شود و از بالا زیر فشار آمریکا و وعده باج چندین میلیارد دلاری آمریکا با بخش هایی از دستگاه جمهوری اسلامی به توافق برسد. باید منتظر ابتکارات جدید از جانب اپوزیسیون راست بود.

۵ - انتخابات: موقعیت جدید چپ

چپ هم از نتایج این شکست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی استفاده میبرد. به یک معنی موقعیت بهتری را پیدا میکند. از یک طرف با فرض اینکه رفسنجانی سر کار

به سازمان جوانان کمونیست - حکمتیست به پیوندید!

بباید فضای جامعه بازتر میشود (در مورد احمدی نژاد بعداً توضیح میدهم که کمابیش همین دریچه باز میماند) تناسب قوا به نفع مردم تغییر کرده است. از طرف دیگر همانطور که اشاره شد، اپوزیسیون راست بیشتر به ساخت و پخت از بالا با دستگاه دولت جمهوری اسلامی رو می آورد امیدش برای جذب بخش جدیدی از جمهوری اسلامی به صفوف خود، همانطور که بخش وسیعی از دو خردادی ها را جذب کرد، بیشتر میشود و در نتیجه میلیتانیستی راست در مقابل جمهوری اسلامی دورش را از دست می دهد. این در حالی است که در جامعه تشنه آزادی و برابری جمهوری اسلامی عقب زده شده و چپ می تواند جلو بیاورد و به سرعت رشد کند. رهبران و فعالین چپ به رهبران و سخنگویان جنبش اعتراضی تبدیل شوند. برای یک دوره طولانی دو خردادی ها و رژیم می خود را در این موقعیت قرار میدادند، هرچه باشد دو خرداد قرار بود خاصیتش همین باشد. چپ امروز بیشتر از همیشه میتواند به یک نیروی اجتماعی وسیع تبدیل شود و به این معنی زمین برای ما مناسب تر شده است.

جنبش اعتراضی محتاج رهبری است. چپ باید بتواند پیروزی جنبش سرنگونی را معنی کند و این معنی را به داده مردم تبدیل کند. اما مشکل این است که تنها نیرویی که تلاش می کند پیروزی را برای مردم معنا کند و یک سیاست رادیکال به نفع سوسیالیسم به نفع جنبش کارگری، به نفع طبقه کارگر را تعریف کند، ما هستیم. بقیه کمابیش به خود مشغولند. وقتی به چپ نگاه می کنید تنها کسی که پیروزی را ابژکتیو برای مردم و طبقه کارگر تعریف میکند و اعلام نمیکند شما وقتی پیروز شده اید که "خودم پیروز و رهبر باشم"، ما هستیم. ما هستیم که به مردم می گوئیم سرنگونی آری اما سرنگونی که منفعت

مردم را منعکس میکند آن سرنگونی انقلابی است که ما مقابل جامعه قرار میدهیم. منشور سرنگونی ما این را متحقق میکند.

اما این منشور سرنگونی هنوز به فهم عمومی مردم تبدیل نشده و راه زیادی در پیش داریم. وقتی میگوئیم به فهم مردم منظور این است که یک نه خاصی به جمهوری اسلامی در خود آگاه مردم نشسته باشد. "نه" به جمهوری اسلامی "نه" به اعضا و جوارح رژیم است. وقتی جمهوری اسلامی رفته است که سپاه پاسداران را خلع سلاح کرده ایم، رهبران جمهوری اسلامی را دستگیر کرده ایم، مسلح شده ایم، آزادی هست، حوزه های علمیه را بسته ایم، و همه موادی که در منشور سرنگونی آمده است متحقق شده است. این خواست ها به یک دانسته همگانی و یا پیش فرض همگانی یا بخش اصلی جامعه تبدیل شده باشد.

ما هنوز با این موقعیت فاصله داریم. این مصاف یا چالشی است که در مقابل ما قرار دارد. موضوع آن جامعه است که باید آن را به واقعیت برسانیم که پیروزی که ما مطرح میکنیم درست ترین و بهترین نوع و در واقع تنها سرنگونی واقعی جمهوری اسلامی است. در این پیروزی سوسیالیسم و طبقه کارگر و نیروی سوسیالیستی دست بالا پیدا میکند و بهترین شرایط برای گذار بلاواسطه از هر انقلابی به یک انقلاب سوسیالیستی فراهم می آید.

۶ - پاسخ به چند سوال که در جامعه از ما پرسیده میشود:

رفسنجانی یا احمدی نژاد؟ اختناق کمتر یا بیشتر؟

اختناق فاشیستی نوع دهه ۶۰ در ایران، حتی میان مدت هم امکان سرپا ماندن را ندارد. صورت مساله جمهوری اسلامی این بود که بگیر و ببند دوره خمینی دیگر قابل ادامه نبود. جریان احمدی نژاد قبلاً شکست خورده

است. جلو آمدن دو خرداد اعلام شکست این جریان بود. جریان احمدی نژاد، نه اینکه نمیخواهد، نمیتواند اوضاع را به عقب برگرداند. پلهای پشت سر جمهوری اسلامی خراب شده است. هر روز بیش از پیش تنها راه ابراز وجود این جریان در صحنه سیاست ایران آنکه به گانگستریسم سیاسی است که منجر به پاشاندن بنیاد های زندگی مدنی در جامعه میشوند. تا وقتی که سپاه پاسداران هست، تا وقتی که ارتش هست، تا وقتی که گله های اسلامی مسلح هستند، تا وقتی که دستگاه دولت جمهوری اسلامی هست و تا وقتی که جریان اسلامی مورد یک هجوم وسیع مردم قرار گرفته و از نظر ایدئولوژیک و سیاسی، اقتصادی و نظامی متواری نشده و تا وقتی که حوزه های علمیه و مساجد و موقوفات مصادره نشده اند و بنیه اقتصادی و ایدئولوژیک اینها خشک نشده است این جریان اسلامی میتواند جامعه را "عراقیزه" کند. شیرازه زندگی مدنی را بپاشد و آنچه ما به آن سناریو سپاه میگوئیم را حاکم کنند.

مشکل این است که همه جناحهای جمهوری اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به سپاه و وزارت اطلاعات و دارو دسته آخوند و نهاد های مذهبی احتیاج دارند. بدون اینها آموزش نمیگذرد. در نتیجه نه رفسنجانی و نه هیچکدام از بخشهای جمهوری اسلامی نه تنها نمیخواهند و نمیتوانند خطر سناریو سپاه را از سر جامعه کم کنند، بلکه این خطر را افزایش میدهند. رفسنجانی و احمدی نژاد هر دو خطر از هم پاشیدگی بنیاد های زندگی مدنی را حفظ میکنند. منشأ این خطر کل جمهوری اسلامی است.

آیا رفسنجانی از لحاظ فرهنگی اوضاع را شل نمی کند؟

به نظر من امروز هر کس سر کار بیاید، به خصوص رفسنجانی، مجبور است از لحاظ فرهنگی خیلی شل کند، چون خود انتخابات

خیلی از سد ها را شکست. اما این "شل کردن" به معنی این نیست که مردم عقب نمیشینند. به معنی این است که بقیه فرهنگ اسلامی هم زیر ضرب میروند جوانی که کار می خواهد میتواند صدای اعتراضش را بلند تر کند، کارگری که کار ندارد اعتراض بیشتری بکند، معلم و پرستار هم اعتراض وسیع تری میتوانند بکنند. در جمهوری اسلامی در چارقد و حجاب، که یک مسئله سیاسی است، نمی توانند گذشت کنند و اعتراض بر سر دستمزدهای پرداخت نشده را سرکوب کنند. جمهوری اسلامی اینطور نیست. حجاب مستقیماً به عمامه آخوند و تفنگ سپاه وصل است.

شل شدن بندهای اختناق فرهنگی دامنه اعتراض را وسیعتر می کند. وقتی فضا باز تر بشود چپ می تواند جلوتر بیاید. با وجود چپ اجتماعی و رادیکال و کمونیست، جامعه بیشتر و بیشتر تحت تاثیر چپ قرار خواهد گرفت.

آیا جناح های جمهوری اسلامی نمی توانند با پمپ کردن پول نفت به اقتصاد کشور بحران اقتصادی و مشقت اقتصادی مردم را کاهش دهند؟

فکر نمیکنم. چون فی الحال دارند این کار را می کنند. ابعاد پولی که برای تخفیف بحران اقتصادی لازم دارند در ابعاد نجومی بالاتر از در آمد نفت است. "پمپ کردن" پول نفت در اقتصاد غیر از اینکه تورم را بالا ببرد و قیمت ها را از این بیشتر بکند نتیجه ای ندارد. بعکس افزایش لجام گسیخته قیمت ها دامنه اعتراضات و احتمال طغیان های توده ای را بیشتر میکند.

آیا احمدی نژاد نمی تواند بگیر و ببند راه بیندازد؟ خفقان فرهنگی و سیاسی را افزایش دهد؟

فکر میکنم این کار را نمیتواند بکند. جامعه و انسجام درونی جمهوری اسلامی این کار را اجازه

نمیدهد. این سیاست در مقابل موج برگشت تعرض مردم از هم گسیخته خواهد شد. اما جریان احمدی نژاد پلانفرمی دارد که میتواند گمراه کننده باشد. اگر پلانفرم سیاسی دو خرداد از سر سیاسی برای بعضی "گمراه کننده" بود. پلانفرم اقتصادی جریان احمدی نژاد امروز میتواند همان نقش را بازی کند.

این جریانی است که میتواند خود را بر "مستضعف پناهی" و "عدالت خواهی" اسلامی متکی کند. و در جامعه ای شکاف میان فقر و ثروت به حد امروز ایران رسیده است این پلانفرم میتواند سنگر قریب خطرناکی باشد. این تاکتیکی است که سنتا فاشیسم خود را به آن متکی کرده و حماس و جهاد اسلامی و حزب الله از آن تغذیه میکنند. باید بخصوص طبقه کارگر و مردم زحمتکش را در مقابل آن بیماری واکسینه کرد.

می گویند "فاشیسم در میزند" یا "صدای چکمه های فاشیسم میاید". این یا تبلیغات جناح رفسنجانی است یا دو خردادی های سابق که باز شدن فضای سیاسی و فرهنگی در ایران را نه ناشی از تعرض مردم بلکه نتیجه هنر نمائی های ۸ سال گذشته خود میدانند.

احمدی نژاد مثل خمینی و خود جمهوری اسلامی نماینده یک سیستم فاشیستی است. اما مشکل این است که این سیستم قدرت اقتصادی، قدرت ایدئولوژیک و انسجام سیاسی حاکم شدن بر ایران را از دست داده است و دیگر این توان را ندارد. قدرت و توانی که البته دارد از هم پاشیدن بنیادهای زندگی اجتماعی و عراقیزه کردن ایران است. اما این توانائی ربطی به در قدرت بودن یا اپوزیسیون بودن آنها ندارد. اینها نیروی هستند که می توانند اگر "پایش بیفتد" به خودشان بمب ببندند و هر اتحادیه و شورای کارگری یا مدرسه و اداره و اجتماعی در دانشگاه و یا هر حرکت "غیر اسلامی" را با خودشان منفجر کنند. خمپاره، توپ و بمب یا حتی سلاح هسته ای به مردم بزنند. کاری که در بیروت و بغداد کردند را بر سر تهران بیاورند. این توان را دارند.

تنها راه جلوگیری از تحقق این سناریو قیام مردم علیه جمهوری اسلامی و درهم کوبیدن این نیروها و سیستم

حکومت اسلامی است که در منشور سرنگونی فشرده بیان کرده ایم.

اوضاع ایران و موقعیت بین المللی - نقش آمریکا

مسئله ایران به یک پدیده بین المللی تبدیل شده است. این یک واقعیت است. اینکه بر سر ایران چه می آید موضوع "مورد علاقه" خیلی ها و بخصوص آمریکا است. اما این "جامعه بین المللی" کمتر از همیشه توان اعمال فشار بر جمهوری اسلامی و دخالت مستقیم در اوضاع را دارد. اولاً بعد از اشغال عراق آمریکا فعلاً در یک موقعیت نظامی بشدت نامناسبی نسبت به جمهوری اسلامی قرار گرفته است. امکان دخالت نظامی همه جانبه در ایران را ندارد. در نتیجه تهدید نظامی آمریکا بلوف خالی یا "خالی بندی" است. انسجام و قدرت اعمال تحریم اقتصادی، مانند عراق، هم وجود ندارد. در نتیجه "جامعه بین المللی" و آمریکا ابزار زیادی برای اعمال فشار بر جمهوری اسلامی ندارند. سیاستی که در پیش گرفته اند این است که جمهوری اسلامی را "بخزند". به قول خودشان عدم تولید سلاح هسته ای را برایش پر منفعت تر از تولید آن کنند. به جمهوری اسلامی باج بدهند که قبول کند در عراق دخالت نکند در فلسطین "موش ندواند" و سلاح هسته ای تولید نکند. اما اگر آمریکا یا اسرائیل بخواهند موردی به نیروی نظامی متوسل شوند و مثلاً جانی را بمباران کنند، به نظر من هر تیری که به سمت ایران شلیک کنند و یا هر بمب یا موشکی که به آن بزنند یک سال به عمر جمهوری اسلامی اضافه می کند. فضای ناسیونالیستی را ایران را داغ می کند، بعکس تصور عده ای ماجراجو بخش اعظم ناسیونالیستها را پشت جمهوری اسلامی به خط میکند، فضا را میلیتاریزه میکند و برای جمهوری اسلامی عمر میخورد.

امکان سناریو سیاه بیشتر شده یا کمتر؟
به نظر من امکان انفجار اوضاع ایران به نفع یک

سناریو سیاه بیشتر شده. این خطر مربوط به این نیست که ممکن است احمدی نژاد سر کار بیاید یا نیاید. هر کس سر کار بیاید طرف مقابلش به سادگی از میدان بدر نمیروند. این بمب جمهوری اسلامی دارد تیک تیک میکند و تنها راه مطمئن برای خنثی کردن این بمب همان کاری است که ما در منشور سرنگونی مطرح کرده ایم. یعنی آنچنان هجومی به بنیادهای ایدئولوژیک و سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی بشود که این جناح ارتجاع "غلیظ" شده آنچنان روحیه باخته بشود که زیر فشار تعرض مردم به اسلام و مسجد و آخوند و ارزشهای نیرهای اسلامی قرار بگیرند و دیگر امکان عکس العمل نداشته باشند. یک دار و دسته کم تاثیر باقی بمانند که حتی اگر دست به تروریسم بزنند برد زیادی نداشته باشند. در قامت فعلیشان می توانند جامعه را انفجار کنند. خنثی کردن این بمب، قیام مردم با پرچی که ما بلند کرده ایم را ضروری میکند. اگر کسی بخواهد جلوی این سناریو سیاه را بگیرد، برعکس آنچه که به نظر میرسد که گویا باید آهسته رفت و مماشات کرد که "هزینه" زیاد نپردازیم، باید سریع جنید و قاطعانه ریشه جمهوری اسلامی را کند. با وضع فعلی هر طرف سر کار بیاید، چه رفسنجانی و چه احمدی نژاد بمب سناریو سیاه از تیک تیک نمی افتد.

نوبت دوم

تاکید یک نکته لازم است: بحث امروز در باره اینکه الان باید چه تاکتیکی بگیریم، یا باید به چه کسی حمله کنیم و به چه کسی حمله نکنیم نبود. بحث این بود که این انتخابات یک تجدید آرایش کلی در صحنه سیاست ایران به وجود آورده است. همه عناصر صحنه سیاست ایران بعد از انتخابات آرایش دیگری پیدا کردند. خود جمهوری اسلامی هم تغییر کرد.

میخواهم بگویم که فکر میکنم تغییراتی که این انتخابات در صف جمهوری اسلامی به وجود می آورد اگر عمیقتر از تغییرات دو خرداد نباشد کمتر از آن نیست. صف بندیهای جدیدی در راست به وجود آمده، صف

بندیهای جدیدی در جمهوری اسلامی به وجود آمده، صف بندیهای جدیدی در چپ به وجود خواهد آمد و مردم تحت تاثیر این تحولات قرار می گیرند.

در مورد یک فاکتور دیگر هم باید اکیدا هوشیار بود که در دنیای سیاست، چه در درون جمهوری اسلامی و چه در بیرون آن کسی در حال ایفای نقش، مثل نمایش، نیست. در همه جا شکافها واقعی هستند. جمهوری اسلامی با توطئه کسی را جلو نمی آورد، تا مثلاً فشار مردم را کم کند. عدم توجه به این واقعیت انعکاس یک بینش توطئه گرانه نسبت به صحنه سیاست است که همیشه ما را به اشتباه می اندازد.

بحث من این است که جمهوری اسلامی یک موجودیت واقعی است، شکافهای واقعی هستند و بین رفسنجانی و احمدی نژاد میتوان جنگ مسلحانه در بگیرد. به همین سادگی. نمی گویم حتما در می گیرد، می اینها منفعتهای جنبشهای مختلفی را نشان میدهند.

بحث قدیمی ما این بود که طبقات وقتی در مقابل مسائل اساسی قرار میگیرند جوابهای مختلفی به آن می دهند و این جوابهای مختلف مبنای شکل گیری جنبشهای مختلفی میشود که تازه احزاب مختلف از این جنبشهای بیرون می آیند. احزاب با طبقات را یک سلسله مراتب خیلی پیچیده ای به هم مربوط میکند که حلقه واسط آن جنبش اجتماعی است.

جمهوری اسلامی در مقابل یک سوال در مورد بود و نبود خود قرار گرفت، اینکه آینده جمهوری اسلامی چه میشود؟ در مقابل این سوال اساسی، جمهوری اسلامی به دو بخش تقسیم شد، دو خط شد. نه اینکه دو نقش را بازی کردند. خاتمی یک نقش دیگر نبود خاتمی رئیس جنبشی بود که واقعا عقیده شان این بود که راه نجات جمهوری اسلامی این است که کارهایی را بکنند که خاتمی، دو خردادی ها، می گفتند. طرف مقابلش

هم واقعا عقیده شان همان است که میگویند. نقش بازی نمیکند. بحث من این است که الان هم شکافی که به وجود آمده به همان درجه واقعی است. دو خرداد شکست خورد اما جمهوری اسلامی مجدداً در مقابل این سوال بودن یا نبودن قرار گرفته است. هاشمی رفسنجانی و جناحش با یک پاسخ جلو آمده اند. این جناح جلو آمده و موضع داده، این اپوزیسیون راست نیست که به سمت او میرود، رفسنجانی است که دارد به آن طرف میرود. به همین دلیل اپوزیسیون راست در مقابل او شل میشود. اگر حساب کنیم یک بخش از جامعه داشت با سر به سمت ما می آمد، خوب ما هم نسبت به آن بخش با حساسیت بیشتری برخورد میکردیم.

در جمهوری اسلامی شکاف بزرگی به نفع راست به وجود آمده و این را باید تشخیص داد. در نتیجه من معتقد نیستم که هاشمی رفسنجانی بطور تاکتیکی شعارهای راست پرو غرب را میدهد، او واقعا فکر میکند این راه حل مشکل جمهوری اسلامی است. همان طور که خاتمی فکر می کرد راهش راه حل مسائل جمهوری اسلامی است. رفسنجانی واقعا فکر میکند که میتواند با آمریکا باب دیالوگ را باز کند، واقعا میتواند اقتصاد را به حرکت بیاندازد و واقعا فکر میکند اختناق سیاسی را حفظ میکند، همان طور که خاتمی هم همین طور فکر میکرد.

در جمهوری اسلامی همانطور که مدال خاتمی نمی توانست کار کند و پوچ بود، مدال رفسنجانی هم پوچ است. این وسط چه حاصل میشود؟ مدال رفسنجانی قطعاً شکست می خورد، منتها چه چیزی از آن بیرون می آید. یا جناح احمدی نژاد می آید سر کار، یا مردم رژیم را سرنگون میکنند. یعنی بالاخره جنبش سرنگونی، با پرچم راست یا چپ، رژیم را از بین میبرد. این جمهوری اسلامی با این شکل و شمایل نمیتواند باقی

مرگ بر جمهوری اسلامی - زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

برماند. این یک پایه بحث است. گفته شد راست دارد وضع را به قبل از دو خرداد بر میگردداند، چون دور رفسنجانی جمع میشوند. این تبیین درست نیست. رفسنجانی بیشتر دو خردادی شده تا دو خردادی ها رفسنجانی چی. رفسنجانی، به یک بیان دیگر و از یک زاویه دیگر از بستر اصلی جمهوری اسلامی دور شده است. امروز دیگر دو خرداد موجود نیست، امروز اگر جناح لیبرال جمهوری اسلامی موجود باشد همین حرفهای رفسنجانی را میزند، چون دو خرداد که تمام شد و رفت. دو خرداد دیگر کسی را جذب نمیکند. همانطور که معین کاره ای نشد.

جمع شدن دور رفسنجانی جمع شدن دور پدیده ما قبل دو خردادی نیست یک آرایش جدید در راست است، آرایش جدیدی است که قانونهای خودش و ترکیب خودش را هم دارد و نقاط کشمکش خودش را دارد. خوب معلوم است که عناصر آن هر کس تاریخ خودش را با خودش دارد. اما این یک قطب بندی جدید است. در این دوره فعلا راست دور رفسنجانی جمع میشود. ولی بعدا دور رفسنجانی شل تر میشوند هر کس خر خودش را میراند. پروسه انسجام اپوزیسیون راست با کشیدن

یک بخش دیگر از جمهوری اسلامی به سمت خودش همراه است. اپوزیسیون راست پشت ماقبل دو خرداد نمیروند، این ما قبل دو خرداد است که دارد پشت آنها میروند. مهم نیست این جریان یک پایشان در حکومت است.

نکته دیگری که مطرح شد این بود که گویا جنبش سرتنگونی خیلی پیشروی نکرده است. ببینید، جنبش سرتنگونی تنها یک جنبش سیاسی خشک و خالی نیست. به چه هم محدود نیست. شکست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی پیشروی جنبش سرتنگونی است. ایدئولوژی اسلامی در مقابل فرهنگ بخشی از جنبش سرتنگونی عقب نشسته است.

ناید جنبش سرتنگونی را فقط سیاسی دید. نمی توان جنبش سرتنگونی را فقط اعتراض دانشگاه و زنان که با شعار آزادی برابری آمده اند دید. اگر آقای کروی دست طرفدارانش دایره داده و آمده اند وسط خیابان میرقصند و کروی - کروی میکنند، این باز تاب تسلیم به قواعد و نرم های بخشی از جنبش سرتنگونی است. منطق ضد اسلامی جامعه که یکی از پایه های هویتی جنبش سرتنگونی است این شکست را به رژیم تحمیل کرده است.

پشت رفسنجانی گنجی است و دیر یا زود این جناح با

رفسنجانی یا بدون رفسنجانی مجبور میشود، مثل دو خرداد که بدون خاتمی رفتند، پشت سر خنجی بود. تئورسین واقعی جناح رفسنجانی گنجی است نه بهزاد نبوی.

یک واقعیت دیگر این است که فردا ممکن است احمدی نژاد با شعار "حقوق معوقه کارگران پرداخت باید گردد" و حقوق مستضعفان و ضرورت مصادره اموال رفسنجانی و "آقا زاده ها" جلو بیاید. این پرچم میتواند به اندازه پرچم سیاسی خاتمی برای کارگر و زحمتکشان جامعه فریبنده باشد. در تاریخ کم نبوده که در چنین اوضاعی کارگرها پشت فاشیستها بسیج شده اند. اگر ما کمونیست ها حواسمان نباشد، اگر چپ رهبری کارگران را بدست نگیرد، کارگران میتوانند پشت احمدی نژاد کشانده شوند.

باید عرصه های نبرد را شناخت. کارکردن سریع در جنبش کارگری برای اتحاد آن، برای بیرون کشیدن آن از زیردست ایده های سندیکالیستی و به اصطلاح اکونومیستی که هر روز سیاست را فدای هر دستاورد کوچک اقتصادی میکنند، اهمیت بیشتری پیدا میکند. ایده های سندیکالیستی در مقابل جریاناتی نظیر احمدی نژاد سپر دفاعی ندارند. اگر

احمدی نژاد بیاید بگوید که من حقوقتان را اضافه میکنم و این را میتواند بگوید چون واقعا یک پایه این اسلام سیاسی "مستضعف" پناهی ارتجاعی است. میتواند بگوید من دستمزدهای معوقه را میدهم دستمزدها را هم اضافه میکنم، نصف کسانی که اسیر ایده های سندیکالیستی هستند ممکن است پشت احمدی نژاد بروند.

گفته شد ممکن است سرکوب سیاسی کنند. یا در کوتاه مدت مثلا رهبران سیاسی را دستگیر میکنند. این کار در خیلی کوتاه مدت ممکن است. ولی جمهوری اسلامی قدرت ادامه چنینی را ندارد. ببینید، اگر احمدی نژاد سر کار بیاید و دست به بگیر و ببند بزند، گذشته از ما، خود جناح رفسنجانی مجبور است در مقابلش بایستد. دستگاه دولت جمهوری اسلامی از بالا تا پایین شقه است. وحدت فرماندهی ندارد. بخشی از جناح باقی مانده دو خرداد ممکن است اسلحه بر دارد.

وقتی خاتمی سر کار آمد جناح احمدی نژاد نتوانستند این کار را با او بکنند چون نتوانستند، قتل های زنجیره ای را راه انداختند و فوراً عقب نشستند. وقتی خاتمی سرکار آمد شرایط مثل امروز بود، با این تفاوت که به جای شکست خوردگان دو خرداد

آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

www.hekmatist.com

انتخاب بعد از جمهوری اسلامی

منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران

سرنگونی بی قید و شرط و کامل جمهوری اسلامی، باز داشتن عوامل آن از امکان مقاومت در مقابل مردم و پاشاندن بنیادهای زندگی مدنی و همچنین تضمین حق مردم در انتخاب آزاد و آگاه نظام حکومتی آینده کشور، اساس منشور سرنگونی جمهوری اسلامی است. سرنگونی جمهوری اسلامی پیش شرط تضمین حق مردم در تعیین نظام آتی ایران است.

معنی پیروزی جنبش سرنگونی، جایگزین شدن جمهوری اسلامی با یک دولت موقت با وظیفه اعلام فوری مطالبات انقلابی زیر به عنوان قانون و اجرای بی قید و شرط آنها است.

۱ - اعلام سرنگونی و انحلال جمهوری اسلامی

۲ - انحلال و خلع سلاح سپاه پاسداران، ارتش و کلیه دارودسته های نظامی و شبه نظامی وابسته به جمهوری اسلامی، تحت کنترل گرفتن کامل کلیه امکانات تسلیحاتی، تدارکاتی و اموال و دارائی های این ارگانها و نهادها.

۳ - انحلال کامل وزارت اطلاعات.

۴ - قابل دسترس کردن کلیه آرشیوها، بایگانی ها و پرونده های دولت از جمله سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات برای مردم.

۵ - مصادره کلیه موقوفات و اموال و دارائی های نهادهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک اسلامی، اموال سران جمهوری اسلامی، "حوزه های علمیه" و نهادها و مدارس اسلامی و استفاده از آنها برای رفع نیازهای مادی، معنوی، تفریحی، سیاسی و اجتماعی مردم.

۶ - انحلال کلیه "حوزه های علمیه"

۷ - دستگیری سران جمهوری اسلامی

۸ - مسلح کردن مردم در میلیس های توده ای برای دفاع از آزادی، برای سرکوب مقاومت بازماندگان جمهوری اسلامی و تعرض هر نیروئی به آزادی ها و حقوق مردم.

۹ - اعلام جدائی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش.

۱۰ - لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشاء مذهبی دارند. اعلام آزادی مذهب و بی مذهبی.

۱۱ - اعلام آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، حزب و اعتصاب.

۱۲ - اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

۱۳ - اعلام برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

۱۴ - آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۱۵ - لغو مجازات اعدام.

۱۶ - دسترسی همگانی بویژه تشکلهای توده ای مردم و احزاب سیاسی به رسانه های جمعی دولتی.

۱۷ - تضمین بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده بکار بالای ۱۶ سال. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که به علل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار ندارند.

۱۸ - ارجاع مساله تعیین نظام حکومتی آینده ایران و تهیه قانون اساسی به مجمع نمایندگان مستقیم مردم حداکثر ظرف ۶ ماه.

۱۹ - برگزاری رفراندوم در مناطق کرد نشین غرب ایران، زیر نظارت مراجع رسمی بین المللی، برای دادن حق انتخاب آزاد و آگاه به مردم این مناطق برای ماندن در ایران بعنوان اتباع متساوی الحقوق با دیگران و یا جدائی از ایران و تشکیل دولت مستقل. این رفراندوم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان، به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در این همه پرسى، انجام شود.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست همه مردم آزادیخواه، احزاب سیاسی، تشکل های توده ای و فعالین سیاسی را فرا میخواند که برای دفاع از جامعه ایران در مقابل هر نوع سازش با جمهوری اسلامی و برای حفاظت از جامعه در مقابل استیلای دارودسته های ارتجاعی و باند سیاهی اسلامی، قومی و عشیره ای و کانگسترهای سیاسی این منشور را مورد حمایت قرار دهند.

فوریه ۲۰۰۵

بهمن ۱۳۸۳